



نظریه عشق^۱ میشل فوکو ترجمه نیما حیاتی مهر

۱. یک رابطه‌ی مسئله‌زا

برای اندیشه‌ی یونانی، کاربرد لذت‌ها در رابطه با پسران مضمونی اضطراب‌آمیز بود — که این موضوع برای چنین جامعه‌ای متناقض‌نما است؛ جامعه‌ای که اکنون نسبت به آن باور دارند آنچه «هم‌جنس‌گرایی» می‌نامیم را «تحمل» کرده است. اما شاید اگر از این دو عبارت دوری کنیم نیز وضع همان باشد.

در واقع مفهوم هم‌جنس‌گرایی به طور واضح به عنوان وسیله‌ای برای اشاره به یک تجربه، شکل‌های ارزش‌گذاری، و نظامی از طبقه‌بندی بسیار متفاوت با ما، ناکافی است. یونانیان عشق به جنس خود و عشق به جنسی دیگر را به عنوان دو انتخاب انحصاری یا دو نوع رفتار اساساً متفاوت نمی‌دیدند. خطوط متمایزکننده از این نوع مرز پیروی نمی‌کردند. آنچه مرد اعتدال‌گرا و خویش‌دار را از آن کسی که به لذت‌ها وا داده بود مجزا می‌کرد، از نظرگاه علم اخلاق مهم‌تر از آن چیزی بود که دسته‌بندی لذت‌هایی را تفاوت‌گذاری می‌نمود که بیشترین هواخواهی را فرامی‌خواندند. داشتن اخلاقیاتی سست به معنای عدم توانایی مقاومت در برابر زنان و پسران بود، بدون آنکه جدی‌تر از آن باشد. افلاطون زمانی که انسان مستبد را تجسم می‌کند — یعنی انسانی که «در او اروس مستبدي ساکن است که همه‌چیز را هدایت می‌کند» — او را از دو زاویه‌ی برابر نمایش می‌دهد، به این شکل که آنچه ما در هر دو نمونه می‌بینیم، اهانت به بنیادی‌ترین ملزومات و انقیاد به حکم لذت است: «آیا می‌اندیشی که او مادر از دیرباز گران‌مایه و جایگزین‌ناپذیرش را برای معشوقی که تازه به دست آورده و می‌تواند بدون او زندگی کند، قربانی خواهد کرد یا به خاطر پسر جوانی که تازگی بر او عزیز شده، پدر مُسن و جایگزین‌ناپذیرش، قدیمی‌ترین دوست‌اش را قربانی می‌کند و بر او غلبه می‌کند و والدین‌اش را برده‌ی آن دیگرانی می‌کند که زیر یک سقف آورده است؟» زمانی که آلسیبیادس به خاطر هرزگی‌اش نکوهش شد، این به خاطر نوع پیشینی تمایز دوسویه‌ی آن هرزگی نبود، بلکه همان‌طور که بیون از بوربوستینس می‌گوید، بدین دلیل بود که او «در بلوغ‌اش شوهران را از زنان‌شان دور می‌ساخت و وقتی مردی جوان بود زنان را از شوهران‌شان.»

برعکس اگر کسی می‌خواست نشان دهد که یک مرد خویش‌تن‌اش را در کنترل دارد، در مورد او می‌گفت — آن‌گونه افلاطون درباره‌ی ایکوس از تارانتو گفت — که او قادر است از روابط با پسران و زنان به یک شکل خودداری کند. بر اساس نظر گزنفون، مزیتی که کوروش

۱ برای دریافت کل کتاب رک. میشل فوکو، کاربرد لذت: تاریخ جنسیت، ترجمه نیما حیاتی مهر، نشر شدت.



در اعتماد به اختگان برای خدمت بارگاه می‌دید، این بود که آنان قادر نبودند به شرافت زنان و پسران اهانت کنند. پس نزد مردم این گونه به نظر نمی‌رسید که از این دو تمایل یکی مناسب‌تر از دیگری است؛ هر دو به راحتی می‌توانستند در یک فرد همزیستی داشته باشند.

پس آیا یونانیان دوجنس‌گرا بودند؟ بله، اگر منظور ما این است که یک یونانی می‌توانست هم‌زمان یا به نوبت، شیفته‌ی پسر یا دختری شود؛ اینکه مردی متاهل می‌توانست امرد^۱ داشته باشد؛ و اینکه برای مردان معمول بود که بعد از تمایلات «پسردوستانه» در جوانی، ترجیحی به سوی زنان پیدا کنند. اما اگر ما بخواهیم تا توجه‌مان را به سوی روشی جلب کنیم که آنان این کار بست دوگانه را ادراک می‌کردند، باید به این حقیقت توجه کنیم که آنان دو نوع «میل»، دو «کشش» متفاوت و رقیب را تشخیص نمی‌دادند که هر کدام سهمی از دل یا هوس مردان را مدعی شود. ما می‌توانیم درباره‌ی «دوجنس‌گرایی» آنان با اندیشه به انتخاب آزاد میان دو جنس صحبت کنیم که آنان خود را در آن مجاز می‌داشتند، اما برای آنان این انتخاب به ساختار دوگانه، دوجنبه‌ای و «دوجنس‌گرای» میل اشاره نمی‌کرد. در روش فکری آنان، چیزی که میل به مرد یا زنی را ممکن می‌ساخت، به سادگی میلی بود که طبیعت در قلب مرد گذاشته بود؛ میلی به سوی انسان‌های «زیبا» از هر جنسی که باشند.

درست است که در سخنرانی پائوسانیاس^۲ نظریه‌ی دو عشق یافت می‌شود که دومی – اورانیا^۳، عشق بهشتی – منحصرأ به پسران جهت‌گیری دارد. اما تمایزی که قرار داده می‌شود، میان عشق دگرجنس‌گرایانه و عشق هم‌جنس‌گرایانه نیست. پائوسانیاس خطی جداکننده می‌کشد میان «عشقی که مردانی فرومایه‌تر احساس می‌کنند» – ابژه‌ی آن هم زنان و هم پسران هستند و فقط به خود عمل نگاه می‌کند^۴ – و عشقی کهن‌تر، شریف‌تر و منطقی‌تر که به چیزی کشیده می‌شود که نیرو و هوشمندی دارد و به روشنی می‌تواند فقط جنس مذکر را معنی دهد. کتاب «ضیافت» گزنفون خیلی خوب نشان می‌دهد که انتخاب میان دختران و پسران به هیچ‌وجه به تمایز میان دو تمایل یا تضاد میان دو شکل از میل ربطی ندارد. شام را کالیاس^۵ به افتخار اتولیکوس^۶ خیلی جوان می‌دهد، چراکه شیفته‌ی او است. زیبایی آن پسر چنان گیرنده است که نگاه از میهمانان می‌گیرد گویی «تابش ناگهانی نوری در شب، تمامی چشم‌ها را به خود گرفته باشد.» «هیچ‌کس نبود که... احساس نکرده باشد روح‌اش به شکلی غریب با آن پسر به جنبش نیفتاده است.» حال در میان شرکت‌کنندگان بسیاری نامزد کرده یا متاهل بودند، مثل نیکراتوس^۷ – که عشقی به زن‌اش داشت که در نمایش اروس و آنتروس جبران می‌کند – یا کریتبولوس که به هر حال هنوز در سنی بود که خواستاران و عاشقانی مذکر داشته باشد.

۱ در اینجا امرد به عنوان معادل paidika به کار رفته است. امرد به معنای «مرد جوانی» در معنای امروزی واژه نوجوان – اشاره داشت که اگرچه می‌توانست حتی در اوایل دهه دوم عمرش باشد، ولی تنها تا زمانی امرد محسوب می‌شد که ریش‌اش به طور کامل قابل رویت نباشد. – از کتاب «زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش»، افسانه نجم‌آبادی-م.

2 Pausanias

۳ Urania، یکی از نه میوز – م.

4 to diaprattesthai

5 Callias

6 Autolycus

7 Niceratus



علاوه بر این، کریتبولوس از عشق‌اش به کلیناس^۱، پسری که در مدرسه دیده بود، می‌گوید، و در مبارزه‌ای مضحک با سقراط زیبایی‌اش را علیه او به مسابقه می‌گذارد؛ پاداش مسابقه یک بوسه از یک پسر و یک بوسه از یک دختر است: پسر و دختر به سیراکوسان^۲ تعلق دارند که به آنان رقصی آموخته که دلربایی مطبوع و حرکات آکروباتیک‌اش باعث شادمانی حاضران می‌شود. او همچنین به آنان آموخته تا عشق‌های دیونیزوس^۳ و آریادنه^۴ را نمایش دهند؛ و میهمانان که تازه شنیده‌اند سقراط گفته عشق واقعی برای پسران چگونه باید باشد، همگی از دیدن اینکه این «دیونیسوس حقیقتاً خوش‌اندام» و این «آریادنه‌ی حقیقتاً خوب‌رو» بوسه‌هایی واقعی ردوبدل می‌کنند، بسیار «هیجان‌زده»^۵ می‌شوند. می‌توان از سوگندهای آکروبات‌های جوان فهمید که آنان «اکنون اجازه دارند تا امیالی که مدت‌ها پرورانده‌اند را ارضا کنند.» محرک‌های متفاوت بسیار جهت عشق ورزیدن، همگان را در حال و هوای لذت قرار دادند: در انتهای «ضیافت» برخی بر اسبان‌شان می‌تازند تا به نزد همسران‌شان رفته و با آنان نزدیکی کنند، درحالی‌که کالیاس و سقراط می‌روند تا به اتولیکوس خوش‌اندام بپیوندند. در این مهمانی که همه با زیبایی یک دختر و دلربایی پسران احساس فریفتگی می‌کردند، اشتهای مردانی از سنین مختلف برای لذت یا عشقی جدی برافروخته شد - عشقی که برخی در زنان به دنبال آن بودند و برخی در مردان جوان.

مطمئناً ترجیح دادن پسران یا دختران به سادگی به عنوان جنبه‌ای شخصیتی تشخیص داده می‌شود: مردان را می‌شد با لذتی که بیشتر به آن علاقه داشتند، مشخص کرد. این موضوع سلیقه‌ای بود که می‌توانست درگیر رفتاری شوخی‌آمیز شود، نه موضوعی مربوط به جایگاه-شناسی که با سرشت خود فرد، حقیقت میل‌اش یا مشروعیت طبیعی علاقه‌ی شدیدش سروکار داشته باشد. مردم این مفهوم دو اشتهای مجزا را نداشتند که در دو فرد متفاوت یا به صورت متضاد با یکدیگر در یک روح تقسیم شده باشند. آنان دو راه می‌دیدند که فرد از طریق آن دو از لذت استفاده می‌کند، یک راه برای برخی افراد و در برخی زمان‌ها مناسب‌تر بود. لذت از پسران و زنان دو دسته‌بندی طبقه‌بندی شده را تشکیل نمی‌داد که افراد بتوانند در آن‌ها توزیع شوند. مردی که امرد را ترجیح می‌داد به خود به عنوان موجودی «متفاوت» از آنانی که زنان را دنبال می‌کردند فکر نمی‌کرد.

مفاهیم «تحمل» و «عدم تحمل» نیز کاملاً در رابطه با پیچیدگی پدیده‌ای که در نظر می‌گیریم، ناکافی هستند. عشق به پسران کاربستی «آزاد» بود، به این معنا که نه تنها از نظر قانونی مجاز بود (به جز برخی موقعیت‌های خاص)، بلکه در نظر مردم هم مورد قبول بود. علاوه بر آن، این کاربست پشتیبانی استواری در موسسات متفاوت (نظامی یا آموزشی) داشت. تضمین‌هایی دینی در آیین‌ها و جشن‌ها داشت که در آنجا حفاظت قدرت‌های الهی از جانب

1 Cleinias

2 Syracusan

3 Dionysus

4 Ariadne

5 ane ptoromenoi



آن استدعاء می‌شد. نهایتاً کاربستی فرهنگی بود که از وقاری لذت می‌برد که ادبیاتی کامل به آن سروده‌هایش را می‌بخشید و بدنه‌ای از تاملات برتری‌اش را گواهی می‌داد. در هر حال روحيات کاملاً متفاوتی نیز آمیخته با همه‌ی این‌ها وجود داشتند: تحقیر مردان جوانی که «آسان» به دست می‌آمدند یا زیادی خودخواه بودند؛ صلاحیت‌زدایی از مردان زن‌صفت که غالباً توسط آریستوفان و طنزنویسان مسخره می‌شدند^۱؛ عدم اجازه به برخی رفتارهای شرم‌آور مثل رفتار مخنث‌ها که کالیکلس با وجود گستاخی و رک‌گویی سخنان‌اش تحمل سخن گفتن از آن‌ها را ندارد، و آنان را مدرکی می‌بیند بر اینکه هر لذتی نمی‌تواند خوب و شرافتمندانه باشد.^۲ مسلماً به نظر می‌آید که این کاربست – با اینکه عمومی و پذیرفته‌شده بود – با تنوعی از قضاوت‌ها دوره می‌شد. این کاربست، موضوع برهم‌کنشی از ارزیابی‌های مثبت و منفی بود و چنان پیچیده بود که رمزگشایی از اخلاقیاتی را که بر آن حکومت می‌کرد، دشوار می‌ساخت. آگاهی روشنی از این پیچیدگی در آن زمان وجود داشت؛ دستکم این چیزی است که از متن سخنرانی پائوسانیاس پدیدار می‌شود. او در جایی نشان می‌دهد چه سخت است تا بدانیم که مردم در آتن طرفدار یا دشمن این شکل از عشق هستند. از یک طرف به خوبی پذیرفته شده بود – حتی بهتر: آن‌قدر والا ارزش‌گذاری شده بود – که به برخی از انواع رفتارها از سوی عاشقان مذکر ارج نهاده می‌شد؛ رفتارهایی که ارتکاب‌شان از سوی فردی دیگر به عنوان حماقت یا نابکاری قضاوت می‌شد: نیایش‌ها، تمناها، اظهارات سرکشانه‌ی عشق و تمامی سوگندهای غلط‌شان. اما از طرف دیگر به مراقبتی می‌توان توجه کرد که پدران برای محافظت پسران‌شان از روابط عشقی انجام می‌دادند، اینکه چگونه از مرییان می‌خواستند که از اتفاق افتادن این روابط جلوگیری کنند، و اینکه رفیقان پسر یکدیگر را به خاطر پذیرفتن چنین روابطی دست می‌انداختند.

طرح‌های خطی ساده ما را قادر نمی‌سازد تا نوع یکتایی از توجه مردم قرن چهارم به عشق به پسران را درک کنیم. نیاز داریم تا پرسش را از نو بدون استفاده از عباراتی مثل «تحمل» نسبت به «هم‌جنس‌گرایی» مطرح کنیم. به جای آنکه تلاش کنیم که معین کنیم تا چه حدی این روابط در یونان باستان آزاد بودند (گویی با تجربه‌ای نامتغیر سروکار داریم که به صورتی یکپارچه سازوکارهای سرکوبی را پوشش می‌دهد که در طول زمان تغییر می‌کنند)، ارزشمندتر است که بپرسیم لذت میان مردان چگونه و به چه شکل مسئله‌زا بود. مردم به آن در رابطه با خود چگونه می‌اندیشیدند؟ چه پرسش خاصی را برمی‌انگیخت و به درون چه مناظره‌ای آورده می‌شد؟ به بیان کوتاه، با اینکه این کاربستی متداول بود و قوانین به‌هیچ‌وجه آن را محکوم نمی‌کردند و جدابیت‌اش به شکلی عمومی تصدیق شده بود؛ چرا موضوع دغدغه‌ی خاص – و به خصوص شدید – اخلاقی بود؟ تا این حد که شامل ارزش‌ها، فرمان‌ها، انتظارات، مقررات، توصیه‌ها، و هشدارهایی می‌شد که به همان اندازه که پرتعداد بودند، موکد و منفرد هم بودند.

۱ به‌عنوان مثال کلتیستی‌س در Acharnians یا آگتون در Thesmophoriazusa.

۲ سقراط: «آیا زندگی مخنث‌ها (ho ton kinaidon bios) غریب، شرم‌آور و حقارت‌بار نیست؟ یا اینکه جرئت می‌کنید بگویید که این مردم اگر بدون محدودیت هر آنچه را که نیاز داشته باشند دارا باشند، خوشحال خواهند بود؟ - کالیکلس: آیا تو شرمسار نیستی که بحث را به چنین چیزهایی کشاندی، سقراط؟»



برای آنکه همه چیز را به روشی طرح‌واره نشان دهیم: امروزه ما تمایل داریم فکر کنیم کاربست‌های لذت، زمانی که میان دو شریک از یک جنس برده می‌شوند، با میلی حکمرانی می‌شوند که ساختاری خاص دارد. اما - اگر «دارای تحمل» باشیم - توافق داریم که این دلیلی نیست که آنان را به استاندارد اخلاقی - یا قانونی - متفاوت از دیگران ارجاع دهیم. ما پرسشگری مان را بر تکینگی میلی متمرکز می‌کنیم که به سوی جنس دیگر هدایت نشده است؛ و هم‌زمان اذعان می‌کنیم که به این نوع از رابطه نباید ارزشی کمتر اعطا یا به آن جایگاهی خاص داده شود. به نظر می‌آید که یونانیان خیلی متفاوت به این چیزها می‌اندیشیدند: آنان اعتقاد داشتند که میلی مشابه به هر آنچه دلخواه بود - پسر یا دختر - پیوست می‌شد، و این میل مطیع شرایطی بود که در آن شرایط هوس شریف‌تر شده و به سوی آنچه به نظر زیباتر یا شرافتمندانه‌تر بود متمایل می‌شد؛ اما آنان همچنین فکر می‌کردند که این میل زمانی که جایی برای خود در رابطه‌ی میان دو فرد مذکر می‌یافت، حالت خاصی از رفتار را فرامی‌خواند. یونانیان تصور نمی‌کردند که یک مرد ممکن است نیاز به سرشتی متفاوت - سرشتی «دیگر» - داشته باشد تا بتواند به مردی دیگر عشق بورزد. اما متمایل بودند بیندیشند که لازم است به لذت‌هایی که فرد در چنین رابطه‌ای دارا می‌شود، شکل اخلاقی متفاوتی داد؛ متفاوت با آنی که در مورد عشق به یک زن به آن نیاز بود. در این نوع رابطه، لذت‌ها سرشتی بیگانه را برای شخصی که آنان را تجربه می‌کرد آشکار نمی‌کردند؛ اما کاربرد آن‌ها سبک‌شناسی خاصی را طلب می‌نمود.

این یک حقیقت است که عشق‌های مذکر در فرهنگ یونانی موضوع تولید ایده‌ها، مشاهدات و بحث‌های مضطربی بودند در رابطه با شکل‌هایی که می‌بایست بگیرند یا ارزشی که می‌توان به آنان نسبت داد. کافی نیست که در این فعالیت برهانی فقط ارائه‌ی فوری و خودانگیزه‌ی کاربستی آزاد را ببینیم که شانس این را داشت تا خود را به صورت طبیعی در این سبک بیان کند؛ گویی تمام چیزی که برای تبدیل شدن یک رفتار به قلمرو کاوش و تمرکز نظری و دغدغه‌های اخلاقی لازم بود، این بود که ممنوع نشود. اما به همان اندازه اهمال کرده‌ایم اگر فرض کنیم که تنها هدف این متون این بوده که عشقی را که فرد به سوی پسران معطوف می‌کرده در لباس توجیهاتی شرافتمندانه بپوشانند: چنین وظیفه‌ای نکوهش‌ها و صلاحیت‌زدایی‌هایی را پیش‌فرض می‌گیرد که در واقع خیلی بعدتر بیان شدند. به جای آن باید تلاش کنیم و یاد بگیریم که چگونه و چرا این کاربست یک مسئله‌زایی فوق‌العاده پیچیده را پرورش داد.

از آنچه فیلسوفان یونانی درباره‌ی موضوع عشق و موضوع آن عشق به‌خصوص نوشتند، بسیار اندک مانده است. با توجه به تعداد اندک متونی که حفظ شده، ایده‌ای که بتوان به شکلی توجیه‌پذیر بر اساس این تاملات و موضوعات عمومی‌شان شکل داد، با نوعی عدم قطعیت پیوند دارد. علاوه بر این، تقریباً همه‌ی این‌ها به سنت سقراطی - افلاطونی تعلق دارند، درحالی‌که به‌عنوان مثال ما به کارهایی که دیورژن لائرتی اشاره می‌کند، مثل نوشته‌های



آنتیستینس، دیوژن کلبی، ارسطو، تئوفراستوس^۱، زنو^۲، کریسیپوس^۳ و کرانتور^۴ دسترسی نداریم. با این حال سخنانی که کم و بیش از روی طعنه توسط افلاطون گزارش شده‌اند، می‌توانند به ما در رابطه با آنچه در این تاملات و مناظرات بر عشق مدنظر بوده است، ادراکاتی بدهند. ۱. اولین چیزی که باید به آن توجه کنیم این است که تاملات فلسفی و اخلاقی در رابطه با عشق، تمامی قلمرو روابط جنسی را پوشش نمی‌دادند. در اکثر مواقع توجهات روی رابطه‌ای «ممتاز» تمرکز داشتند – یک منطقه‌ی مسئله‌ساز؛ موضوع دغدغه‌ای خاص: این رابطه‌ای بود که به تفاوت سنی و در کنار آن به تفاوت خاصی در جایگاه دلالت می‌کرد. رابطه‌ای که به مردم دغدغه می‌داد، که راجع به آن بحث و بر آن تامل کنند؛ رابطه‌ای نبود که از وصلت دو مرد بالغ بزرگسال یا دو پسر مدرسه‌ای هم‌سن شکل بگیرد، بلکه میان دو مرد توسعه پیدا می‌کرد (هیچ چیز آنان را از اینکه هر دو جوان یا در سنینی نزدیک به هم باشند، منع نمی‌کرد) که در دو گروه سنی مجزا در نظر گرفته می‌شدند و یکی از آنان هنوز کاملاً جوان بود، آموزش-اش را تمام نکرده بود، و جایگاه قطعی خود را به دست نیاورده بود.^۵ وجود این ناهمخوانی رابطه‌ای را نشان زد که فیلسوفان و اخلاق‌گرایان خود را به آن مشغول می‌ساختند. این توجه خاص نباید ما را به نتایجی شتابزده درباره‌ی رفتارهای جنسی یونانیان و درباره‌ی جزئیات ذائقه‌هایشان رهنمون سازد (با اینکه در بخش‌های بسیاری از فرهنگ آنان گواه بر این موضوع وجود دارد که مردان خیلی جوان به عنوان ایزه‌های اروتیک بسیار مطلوبی ارائه و در نظر گرفته می‌شدند). در هر حال نباید تصور کنیم که تنها این نوع از رابطه به کار بسته می‌شد؛ ارجاعات بسیاری به روابط مذکر یافت می‌شوند که از این طرح پیروی نمی‌کردند و این «تفاوت سنی» را نداشتند. دچار اشتباه می‌شویم اگر فرض کنیم که این شکل‌های دیگر روابط با وجود انجام شدنشان، ناپسند شمرده و ناشایست تلقی می‌شدند. مردم روابط میان پسران را کاملاً طبیعی و در تطابق با وضعیت‌شان می‌پنداشتند.^۶ از طرف دیگر مردم می‌توانستند – بدون سانسور – به مورد خاص رابطه‌ی عشقی پابرجا میان دو مرد اشاره کنند که هر دو از سنین بلوغ رد شده بودند.^۷ بدون شک به دلایلی که به وضعیت متقابل فاعل و مفعولی مربوط می‌شدند و بعدتر خواهیم دید، تضادی که ضروری تلقی می‌شد، روابط میان دو مرد بالغ را بیشتر در معرض اینکه هدف انتقاد و طعنه باشند، قرار می‌داد. مفعول بودن همیشه مورد بیزاری بود و اینکه یک بزرگسال در این موضوع مورد شک قرار بگیرد، مخصوصاً جدی بود. اما چه این روابط به راحتی پذیرفته و چه با دیده‌ی ظن نگریسته می‌شدند؛ مهم در این لحظه این است که ببینیم

1 Theophrastus

2 Zeno

3 Chrysippus

4 Crantor

۵ با اینکه متون غالباً به این تفاوت سن و جایگاه اشاره می‌کنند، باید توجه شود که سن حقیقی‌ای که به شریکان داده می‌شود، «شناور» است. علاوه بر این ما شخصیت‌هایی را می‌بینیم که در برخی روابط نقش عاشق را بازی می‌کنند و در روابط دیگر نقش معشوق را: یک مثال آن کریتوبولوس در «ضیافت» گزنفون است، جایی که از عشق‌اش به کینیا می‌گوید که او را در مدرسه دیده است و مرد جوانی مثل خود او است.

۶ افلاطون در «خارمیدس» حضور جوانی را توصیف می‌کند که چشمان همگان، از بزرگسال و جوان، «تا جوان‌ترین‌شان را» خیره می‌کند.

۷ در اینجا مثال بسیار دیده‌شده‌ی اوریبیدس هست که زمانی که آگاتون دیگر مردی در دوران اوج‌اش شده بود، هنوز عاشق او بود. ف. بوفیر در این رابطه به حکایتی از آذلیان اشاره می‌کند.



آنان هدف نگرانی اخلاقی یا علاقه‌ی نظری خیلی زیادی نبودند. این روابط بدون اینکه نادیده انگاشته یا ناموجود تلقی شوند، به حوزه‌ی مسئله‌سازی فعال و شدید تعلق نداشتند. توجه و دغدغه روی روابطی متمرکز بود که می‌شد گفت چیزهای زیادی در آنان در مخاطره بود: روابطی که می‌توانست میان یک مذکر مُسِن تر که آموزش‌اش را به پایان رسانده – و کسی است که از او انتظار می‌رود نقشی اجتماعی، اخلاقی و از نظر جنسی فعال را بازی کند – و مذکر جوان‌تری شکل بگیرد که هنوز جایگاه قطعی خود را به دست نیاورده و نیاز به کمک، توصیه و حمایت دارد. این ناهم‌خوانی در قلب رابطه قرار داشت؛ در واقع این چیزی بود که آن را بارزش و قابل درک می‌کرد. رابطه به خاطر این‌ها در چشم‌اندازی مثبت دیده می‌شد و موضوع تامل شده بود؛ و مردم در آن بخش‌هایی که آشکار نبود کاوش می‌کردند تا کشف‌اش کنند. بدین‌سان بود که مردم درباره‌ی رابطه‌ی آشیل^۱ و پاتروکلوس^۲ صحبت می‌کردند و سعی می‌کردند تعیین کنند که چه چیزی آنان را نسبت به هم تفاوت‌گذاری می‌کرد و کدام‌یک بر دیگری تقدم داشت (چون متن هومر^۳ در این باره مبهم بود).^۴ رابطه‌ی مذکر زمانی علاقه‌ی نظری و اخلاقی را می‌پروراند که خود را بر پایه‌ی تفاوتی در دو سوی آستانه بیان می‌نمود و نوجوان را از بزرگ‌سال جدا می‌کرد.

۲. به نظر نمی‌رسد امتیازی که به این نوع خاص رابطه نسبت داده می‌شد بتواند صرفاً به دغدغه‌های تعلیم و تربیتی اخلاق‌گرایان و فیلسوفان نسبت داده شود. ما عادت داریم که رابطه – ای نزدیک بینیم میان عشق یونانی به پسران و کاربست آموزشی و آموزش فلسفی یونانی. داستان سقراط و همچنین روشی که عشق به پسران دائماً در دوران باستان تصویر می‌شد، ما را به این سو دعوت می‌کنند. در واقعیت متون حجیمی به ارزش‌گذاری و جزئیات روابط میان مردان و نوجوانان اختصاص یافته بود. تاملات فلسفی‌ای که آن را به عنوان یک مضمون تلقی می‌کردند، در واقع ریشه‌ی آن را در کاربست‌های می‌دیدند که وسیع، پذیرفته‌شده و نسبتاً پیچیده بودند. به نظر می‌رسد که برخلاف دیگر روابط جنسی، – یا در حال بیشتر از آن‌ها – روابطی که مرد و پسر را در طول آستانه‌ای از سن و جایگاه مجزا به هم می‌پیوستند، موضوع نوعی تشریفات‌سازی بودند که مقررات خاصی را بر آنان تحمیل می‌کردند تا به آنان شکل، ارزش و علاقه بدهند. این روابط حتی پیش از آنکه مورد توجه این تاملات فلسفی قرار بگیرند، دستاویزی برای بازی اجتماعی کاملی بودند.

کاربست‌های «معاشقه‌ای» اطراف آنان شکل گرفته بودند. بدون شک این کاربست‌ها پیچیدگی دیگر هنرهای عشق‌ورزیدن مانند آنانی که در قرون وسطی توسعه یافتند را نداشتند. بر همین منوال آنان چیزی کاملاً متفاوت از تشریفات بودند که فرد برای داشتن صلاحیت گرفتن دست زنی جوان ملاحظه می‌کرد. آنان یک سری کامل از رفتارهای عرفی و مناسب تعریف کردند که این رابطه را قلمرویی فرااشباع از منظر فرهنگی و اخلاقی ساخته بود. این

1 Achilles

2 Patroclus

3 Homer

۴ هومر به یکی تقدم تولد داده بود، به دیگری تقدم سن؛ یکی قوی‌تر بود، دیگری هوشمندتر.



کاربست‌ها — که واقعیت آنان به شکلی فراوان توسط کی. جی. دوور^۱ مستند شده است — رفتار متقابل و استراتژی‌های ویژه‌ای را تعریف می‌کردند که هر دو شریک می‌بایست برای آنکه به رابطه‌ی خود شکل «زیبایی» بدهند، آنان را ملاحظه کنند. منظور از این رابطه‌ی زیبا، آنی بود که از نظر زیبایی‌شناسی و اخلاقی ارزشمند باشد. آنان نقش‌های *اراستس*^۲ و *ارومِنوس*^۳ را معین کردند. اولی در یک موقعیت پیشگام بود — او خواستگار بود — و این به او حقوق و الزاماتی می‌داد؛ از او انتظار می‌رفت تا شوق‌اش را نشان دهد و آن را مهار کند؛ او هدایایی برای ساختن و خدماتی برای ارائه دادن داشت؛ او کارکردهایی داشت که در رابطه با *ارومِنوس* اعمال می‌کرد؛ و همه‌ی این‌ها او را مستحق می‌ساختند که انتظار پاداشی عادلانه داشته باشد. شریک دیگر، او که معشوق و مورد اظهار عشق بود، می‌بایست مراقب می‌بود که زیادی راحت تسلیم نشود؛ او همچنین می‌بایست از دریافت تعداد زیادی نشانه‌های عشق خودداری کند، و از این نیز پرهیز کند که الطاف او را بی‌پروا و آز روی خودپرستی، بدون آنکه ارزش شریک‌اش را بیازماید، اجابت کند؛ او همچنین باید از آنچه عاشق برای او انجام داده قدردان باشد. این کاربست عاشقانه به تنهایی خیلی خوب نشان می‌دهد که رابطه‌ی جنسی میان مرد و پسر «بدیهی» نبود: این رابطه می‌بایست با عرف‌ها، مقررات رفتار و روش‌های پرداختن به آن همراهی شود؛ می‌بایست توسط بازی کاملی از تاخیرها و موانعی همراه گردد که طراحی شده بودند تا لحظه‌ی نزدیکی را عقب اندازند و آن را به یک سری از فعالیت‌ها و روابط متمم همبسته کنند. به بیان دیگر، درحالی‌که این رابطه کاملاً پذیرفته شده بود، مورد «بی‌تفاوتی» قرار نداشت. اگر این احتیاط‌هایی که انجام می‌شد و آن علاقه‌ای که نشان داده می‌شد را صرفاً به عنوان مدرکی بر این بگیریم که این عشق آزادانه به کار گرفته می‌شد، چیزی اساسی را از دست خواهیم داد. در آن صورت تفاوتی را نادیده می‌گیریم که میان این رفتار جنسی و تمامی دیگر رفتارها وجود داشت؛ رفتارهایی که چگونگی‌های پیشنهادی آنان دغدغه‌ای در برنداشتند. تمامی این دل‌مشغولی‌ها این را آشکار می‌کنند که روابط لذت میان مردان و پسران نوجوان پیش‌تر از این‌ها، عاملی ظریف در جامعه تشکیل داده بودند؛ حوزه‌ای چنان حساس که فرد نمی‌توانست دغدغه‌ای درباره‌ی رفتار شرکت‌کنندگان‌اش در هر دو بخش نداشته باشد.

۳. اما می‌توانیم بی‌درنگ به تفاوت قابل توجه‌ای اشاره کنیم که در مقایسه با محل دیگر تمرکز علاقه و کاوش، یعنی زندگی متاهلی وجود داشت: در مورد روابط میان مردان و پسران، ما با یک بازی سروکار داریم که دستکم تا جای خاصی «باز» بود. این باز بودن «از منظر فضایی» است. ما در اقتصاد و هنر خانه‌داری ساختار فضایی دوگانه — ای را می‌بینیم که در آن فضاها دو شریک ازدواجی با دقت متمایز شده‌اند (بیرون برای شوهر، داخل برای زن؛ بخش‌های مربوط به مرد در یک طرف و بخش‌های مربوط به زن در طرف دیگر). در مورد پسران، این بازی فضای کاملاً متفاوتی را بازگشایی می‌کرد: فضایی

1 K.J. Dover

2 Erastes

3 Eromenos



عمومی، دستکم از زمانی که آنان به سن خاصی می‌رسیدند - فضای خیابان و مکان‌های تجمع، همراه با برخی نقاط مهم استراتژیک (مثل ورزشگاه). اما فضایی بود که در آن همه آزادانه حرکت می‌کردند،^۱ بدین ترتیب که فرد می‌بایست یک پسر را جستجو کند، به دنبال او برود، در آن مکان‌هایی که ممکن بود پسر از آن‌ها عبور کند به دنبال‌اش بگردد و وقتی آنجا آمد او را بگیرد. این مضمونی از شکوه‌ای طعنه‌آمیز از سوی عاشقان بود که مجبور بودند مکرر در ورزشگاه تردد کنند، با ارومنوس به شکار بروند، در کنار او در تمریناتی نفس‌نفس بزنند که دیگر شرایط انجام‌شان را نداشتند.

اما مهم‌تر اینکه این بازی همچنین از این رو باز بود که فرد نمی‌توانست هیچ صاحب‌اختیاری قانونی روی پسر داشته باشد، مگر آنکه پسر برده‌زاده باشد - پسر در انتخاب‌هایش، در آنچه می‌پذیرفت یا رد می‌کرد، در ترجیحات‌اش و تصمیمات‌اش آزاد بود. برای آنکه از او چیزی را بگیرند که او همیشه حق رد کردن آن را داشت، نیاز بود تا او را قانع سازند. هر کس که می‌خواست برای او ارجح بماند، مجبور بود تا در مقایسه با حریفانی که ممکن بود خودشان را ارائه دهند، در چشمان او بیشتر جلوه کند، و برای این کار ضروری بود تا دستاوردهایش، کیفیات‌اش یا هدایایش را برجسته کند؛ اما تصمیم‌گیری به تنهایی از آن پسر بود: فرد در این بازی‌ای که آغاز می‌کرد، هرگز از برنده شدن مطمئن نبود. و باین‌حال این چیزی بود که آن را جذاب می‌کرد. هیچ‌چیز این را بهتر از شکوهی دلربای هیروی^۲ خودکامه - آن‌گونه که گزنفون گزارش می‌دهد - به نمایش در نمی‌آورد. او توضیح می‌دهد که حاکم خودکامه بودن، چیزها را نه در رابطه با یک زوجه و نه در رابطه با یک پسر دلپذیر نمی‌کند. چون حاکم خودکامه مجبور است زنی از خانواده‌ای فروتر بگیرد و بنابراین تمامی مزایای ازدواج با خانواده‌ای «با ثروت و نفوذ بیشتر» را از دست می‌دهد. در مورد پسر - هیرو شیفته‌ی دایلوکوس^۳ بود - اینکه حاکم قدرتی مستبد در اختیارش داشت، موانعی دیگر ایجاد می‌کرد. هیرو می‌پسندید که آن پسر الطاف‌اش را از روی دوستی و به دلخواه خود بدهد؛ اما «اینکه حاکم آن را به زور از او بگیرد»، نزدش حتی سخت‌تر از آن بود که «به خودش صدمه بزند». اینکه چیزی را از دشمن، برخلاف خواست‌اش، بگیریم بزرگ‌ترین لذت‌ها است؛ اما زمانی که موضوع به ترجیحات پسران می‌رسد، شیرین‌ترین‌ها آنانی هستند که آزادانه داده می‌شوند. به عنوان نمونه، چقدر دلپذیر است که «نگاه‌هایی ردوبدل کنیم؛ چقدر پرسش‌ها و پاسخ‌های او دلپذیر است؛ چقدر کشمکش‌ها و دعواها دلپذیر و مسحورکننده است. اما اینکه از محبوبی برخلاف خواست‌اش استفاده کنیم، به نظر من بیشتر راهزنی است تا عشق.»

در مورد ازدواج، مسئله‌سازی لذت‌های جنسی و کاربست‌هایی که به آنان مربوط بودند، بر پایه‌ی رابطه‌ای قانونی انجام می‌شد که به شوهر قدرت حاکمیت بر زوجه، دیگر افراد، ملک و خانمان را می‌داد. پرسش اساسی مربوط به اعتدالی بود که نیاز بود تا در اعمال قدرت نشان داده شود. در مورد رابطه با پسران، علم اخلاق لذت‌ها نیاز داشت تا - در میان تفاوت‌های

۱ در مدرسه‌ها بر این آزادی نظارت می‌شد و محدود می‌شدند.

2 Hiero

3 Dailochus



سنی - استراتژی‌های ماهرانه‌ای را به بازی آورد که به آزادی دیگری، توانایی او برای رد کردن و رضایت مورد نیاز او اجازه دهند.

۴. در این مسئله‌سازی روابط با نوجوانان، پرسش زمان‌بندی مهم بود، اما در سبکی منفرد مطرح می‌شد. آنچه مهم بود، مثل علم تغذیه لحظه‌ی مناسب عمل نبود و مثل اقتصاد مراقبت پیوسته از ساختار رابطه‌ای نیز در میان نبود؛ به جای آن پرسش دشوار ناپایداری زمان و بی‌دوامی رویداد مطرح می‌شد. این موضوع به روش‌هایی متفاوت بیان می‌شد - اول از همه به عنوان مسئله‌ی «محدودیت»: آن محدودیت سنی چه بود که پس از آن پسر برای اینکه شریکی شرافتمند در یک رابطه‌ی عشقی باشد، زیادی سن داشت؟ در چه سنی دیگر برای او خوب نبود تا این نقش را بپذیرد و برای عاشق‌اش هم خوب نبود که او را به آن بگمارد؟ این با سفسطه‌ی آشنای نشانه‌های مردانگی سروکار داشت. این نشانه‌ها قرار بود تا آستانه‌ای را مشخص کنند؛ آستانه‌ای که در حالت نظری ناملموس بود، احتمالاً به طور مکرر در عمل از آن عبور می‌کردند و این امکان را نیز ارائه می‌داد که به خطای آنانی که این کار را می‌کردند، اشاره شود. همان‌طور که می‌دانیم باور بدین گونه بود که ریش اول، آن نشانه‌ی سرنوشت‌ساز است، و این‌گونه گفته شده بود که تیغی که آن را می‌تراشد، باید پیوندهای عشق را ببرد. در هر حال، باید توجه شود که مردم نه تنها از پسرانی انتقاد می‌کردند که حاضر بودند آن نقش را با اینکه دیگر با مردانگی‌شان تناسب نداشت، بازی کنند؛ بلکه همچنین مردانی را مورد انتقاد قرار می‌دادند که مکرر با پسرانی که سن‌شان رد کرده بود، ارتباط داشتند. از رواقیون برای زیادی نگه‌داشتن معشوقان‌شان - تا سن بیست و هشت سالگی - انتقاد می‌شد؛ استدلالی که آن‌ها ارائه می‌دادند کم‌وبیش بسطِ همانی بود که پوسانیاس در «ضیافت» داده است (او این کار را کرده تا مطمئن شود که مردان فقط به جوانانی شایسته وابسته شوند؛ قانون باید روابط با پسرانی که زیادی جوان هستند را ممنوع کند). این استدلال نشان می‌دهد که این محدودیت کمتر به شکل حکمی فراگیر و بیشتر موضوع مناظره بود که به راه‌حل‌هایی متنوع اجازه‌ی حضور می‌داد.

این توجه به دوره‌ی نوجوانی و مرزهای آن بدون شک کمک کرد تا حساسیت مردم به بدن نوجوان، به زیبایی خاص‌اش، و به نشانه‌های متفاوت رشدش بیشتر شود. فیزیک نوجوان تبدیل به موضوع نوعی ارزش‌گذاری فرهنگی شد که به طور کامل اظهار می‌شد. اینکه بدن مذکر می‌تواند خیلی فراتر از شکفتگی نخستین‌اش زیبا باشد، چیزی بود که یونانیان نه نسبت به آن نابینا بودند و نه تمایل داشتند آن را فراموش کنند. مجسمه‌سازی کلاسیک شمایل‌ها توجه بیشتری به بدن بالغ می‌کرد؛ و در «ضیافت» گزنفون این موضوع خاطر نشان می‌شود که آنان در انتخاب تاج گل‌داران آتنا، دقت داشته‌اند تا زیباترین مردان مسین را برگزینند. اما در حوزه‌ی علم اخلاق جنسی، این بدن نوجوان و دلربایی خاص‌اش بود که مرتباً به عنوان «ابژه‌ی درست» لذت پیشنهاد می‌شد. اشتباه خواهد بود اگر فکر کنیم که صفات آن به خاطر آنچه با زیبایی مونت در اشتراک داشت، ارزشمند دانسته می‌شد. آنان به خاطر خودشان و کنار هم



گذاشتن نشانه‌ها و تضمین‌های یک مردانگی در حال توسعه تحسین می‌شدند. نیرو، تحمل، و روحیه نیز بخشی از این زیبایی را شکل می‌داد. از این رو در واقع خوب بود اگر تمرینات، ژیمناستیک، رقابت‌ها و سفرهای شکاری این کیفیات را تقویت می‌کردند و تضمین می‌کردند که این خوش‌اندامی به نرمی و مونث‌شدن تنزل نکند. حالت گنگ مونث که بعدها (و حتی پیش‌تر در دوره‌ی باستان) به عنوان یک جزء - یا دقیق‌تر به عنوان دلیل پنهان - زیبایی نوجوانی ادراک می‌شود، در دوران کلاسیک چیزی بود که پسر نیاز داشت تا خود را از آن محافظت کند. در میان یونانیان یک زیبایی‌شناسی اخلاقی کاملی از بدن پسر وجود داشت؛ و این از شایستگی شخصی‌اش و از عشقی می‌گفت که فرد نسبت به او احساس می‌کرد. مردانگی به عنوان نشانه‌ای فیزیکی می‌بایست از آن غایب می‌بود؛ اما می‌بایست به صورت شکلی زودرس و به عنوان نویدی از رفتار آینده حضور می‌داشت: اینکه پیش‌تر خود را به عنوان یک مرد هدایت کند، درحالی‌که هنوز مرد نشده است.

اما این حساسیت به احساس اضطرابی نیز مربوط می‌شد که با آن تغییرات سریع بالغ شدن و نزدیکی کامل شدن‌شان رودررو بود. این اضطراب با حسی از شخصیت در حال گریز آن زیبایی و آن خواستنی بودن مشروع‌اش مواجه بود. همچنین با ترسی دوگانه رویارو بود؛ یکی ترس عاشق از دیدن اینکه معشوق دلربایی‌اش را از دست می‌دهد و دیگری ترس معشوق از دیدن اینکه عاشق از او روی می‌گرداند. پرسشی که آن زمان مطرح می‌شد - و از نظر اخلاقی ضروری و از نظر اجتماعی مفید بود - مربوط به امکان تغییر آن پیوند عشقی (که محکوم به ناپدید شدن بود) به رابطه‌ی دوستی، فیلیا، می‌شد. این دوستی با رابطه‌ی عشقی متفاوت بود و در حالت ایده‌آل و برخی اوقات واقعی از آن شکل می‌گرفت: این رابطه پایدار بود و هیچ محدودیتی جز خود زندگی نداشت؛ همچنین عدم تناسبی را که در رابطه‌ی تن‌کامه‌ی میان مرد و نوجوان وجود داشت، می‌زدود. این یکی از مضامین متداول در تاملات اخلاقی بر این نوع از رابطه بود؛ مضمونی که می‌گفت این روابط نیاز دارند تا خودشان را از ناپایداری‌شان رها سازند: ناپایداری به دلیل عدم ثبات شریکان به وجود می‌آمد و نتیجه‌ی این بود که پسر بزرگ‌تر می‌شد و دلربایی‌اش را از دست می‌داد؛ اما یک حکم هم در میان بود، چون خوب نبود که به پسر از سن خاصی به بعد عشق ورزید و برای پسر هم خوب نبود که اجازه دهد [از آن سن به بعد] به او عشق ورزند. از این ناپایداری فقط به این شکل می‌شد جلوگیری کرد که در تب‌وتاب عشق، فیلیا - دوستی - توسعه بیابد: فیلیا، یا به عبارت دیگر، نزدیکی شخصیت‌ها و شکل زندگی، به اشتراک‌گذاری افکار و وجود، نیک‌خواهی دوطرفه. گزنفون آغاز پرورش دوستی خدشه‌ناپذیر در رابطه‌ی عشقی را توصیف می‌کند و دو عاشق را تجسم می‌کند که به چهره‌های یکدیگر نگاه می‌کنند، با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند، به یکدیگر اعتماد می‌کنند، با یکدیگر شادمانی می‌کنند، رنجی مشترک بر پیروزی‌ها و شکست‌ها احساس



می‌کنند و مراقب یکدیگر هستند: «با این‌گونه هدایت کردن خویش است که مردان به عطفوت متقابل خودشان عشق می‌ورزند، ادامه می‌دهند و از آن تا سنین پیری لذت می‌برند.»^۱

۵. این کاوش درباره‌ی روابط با پسران عموماً شکل تاملاتی بر عشق را می‌گرفت. این حقیقت نباید ما را بر آن دارد تا نتیجه بگیریم که اروس یونانیان هیچ جایگاهی جز این نوع از رابطه نداشته است، و نمی‌توانسته نقشی در روابط با زنان بازی کند: اروس می‌توانست انسان‌ها را از هر جنسی که بودند به هم پیوند دهد؛ در متن گزنفون می‌شد دید که نیکراتوس و زن‌اش با گره‌ی اروس و آنتروس به یکدیگر پیوند یافته‌اند. اروس لزوماً «هم‌جنس‌گرا» نبود و منحصر به ازدواج نیز تعلق نداشت؛ این‌گونه نبود که پیوند ازدواج به خاطر ناسازگاری در شدت و دوسویگی عشق با رابطه با پسران فرق کند. تفاوت جای دیگری بود. اخلاقیات زناشویی، و دقیق‌تر، علم اخلاق جنسی مرد متاهل، به وجود یک رابطه‌ی تن‌کامه برای تشکیل خود و تعریف مقررات‌اش نیاز نداشت (با وجود اینکه کاملاً ممکن بود که این نوع پیوند میان شریکان ازدواجی وجود داشته باشد). از طرف دیگر، زمانی که موضوع معین کردن کاربرد لذت‌های رابطه‌شان بود، ارجاع به اروس ضروری می‌شد؛ مسئله‌سازی رابطه‌ی آن‌ها به یک نوع «نظریه‌ی عشق» تعلق داشت. این بدین دلیل بود که در مورد دو همسر، جایگاه زناشویی، مدیریت ایکس، و نگهداری از دودمان می‌توانستند استانداردهایی از رفتار را بیافرینند، مقرراتی برای آن رفتار تعریف کنند، و شکل‌های اعتدال ضروری را معین سازند. اما میان یک مرد و پسر که در موقعیت استقلال دوسویه قرار داشتند و میان آنان هیچ محدودیت نهادی نبود، یک بازی باز (با ترجیحات، انتخاب‌ها، آزادی حرکت و نتیجه‌ی غیرقطعی) قرار داشت. در نتیجه بنیان تنظیم رفتارها می‌بایست در خود رابطه جستجو شود؛ در طبیعت جذابیتی که آنان را به سوی یکدیگر می‌کشید و در وابستگی متقابلی که آنان را به هم پیوند می‌داد، کاوش شود. از این‌رو مسئله‌سازی به صورت تاملی بر خود رابطه انجام می‌شد: کاوشی که هم درباره‌ی عشق نظریه‌پردازانه بود و هم درباره‌ی روشی که فرد زندگی می‌کرد، تجویزکننده بود.

اما در حقیقت، این هنر عشق‌ورزی برای دو رده از افراد در نظر گرفته شده بود. مسلماً زوجه و رفتار او هم کاملاً از تاملات بر اقتصاد غایب نبودند؛ اما او تحت اختیار انحصاری شوهر قرار داده شده بود. با اینکه درست بود که به او در امتیازات‌اش احترام گذاشته شود، این تا زمانی بود که او خود را شایسته‌ی احترام ثابت می‌کرد؛ در هر حال مهم این بود که رییس یک خانواده ارباب خود باقی بماند. از طرف دیگر می‌شد از پسر انتظار برود که مدارایی را که در آن سن مناسب بود، حفظ بکند؛ او با داشتن امکان رد کردن (که مورد هراس بود اما شرافتمندانه بود)، و با راضی شدن‌های دفعتی‌اش (که خواستنی اما مورد شک هم بود)، مرکزی مستقل در برابر عاشق‌اش بنا می‌کرد. این نظریه‌ی عشق می‌بایست از یک نقطه‌ی ثابت در این پیکربندی بیضوی به نقطه‌ی دیگر گسترش یابد. در اقتصاد و علم تغذیه، اعتدال داوطلبانه‌ی مرد اصولاً بر پایه‌ی رابطه‌ی او با خودش قرار داشت. در نظریه‌ی عشق، بازی

۱ کل متن سخنرانی سقراط نمایش خوبی است از اضطرابی که در دورنمای ناپایداری روابط عشقی مذکر احساس می‌شد؛ و همچنین درباره‌ی نقشی که دائمی بودن دوستی قرار بود تا در طرح چیزها بازی کند.



پیچیده‌تر بود؛ به چیرگی بر خود فرد از سوی عاشق دلالت داشت؛ همچنین به یک توانایی از سوی معشوق دلالت داشت که با آن او رابطه‌ای از حاکمیت بر خویش بنا می‌کرد؛ نهایتاً به رابطه‌ای میان دو اعتدال آنان نیز دلالت داشت که با انتخاب عامدانه‌ی یکدیگر در آن دو بیان می‌شد. حتی می‌توان به تمایلی خاص برای امتیاز دادن به نظرگاه پسر اشاره کرد. پرسش‌هایی که مطرح شده بودند، به خصوص با رفتار او سروکار داشتند، و به او بود که ملاحظات، توصیه‌ها و احکام را پیشنهاد می‌دادند: گویی مهم‌تر از همه این بود که نظریه‌ی عشق را برای ابژه‌ی معشوق بنا کنند، یا دستکم تا زمانی این کار را انجام دهند که او نیاز داشت تا خودش را به صورت سوژه‌ای از رفتار اخلاقی شکل دهد. این در واقع چیزی است که در متونی مثل ستایش اپیکراتس، که به دموستنس نسبت داده شده است، آشکار می‌شود.